

در مورد "بحران مارکسیسم"

لئون تروتسکی

در روزگار خوش گذشته، یعنی زمانی که مردمان به بحران مارکسیسم اشاره می‌کردند، هدفشان یکی از پیش نهاده‌های خاص مارکس بود که ظاهراً از آزمون بیرون نیامده بود؛ نظریه "حاد شدن مبارزه طبقاتی"، یا نظریه به اصطلاح "بینوائی سرمایه‌داری" و یا نظریه به اصطلاح "سقوط فاجعه آمیز" آن. این سه نکته اساسی آماج حملات انتقادی بورژواها و اصلاح‌طلبان بوده‌اند. اما امروز دیگر ورود به بحث در این موارد کار ساده‌ای نیست. دیگر چه کسی جرأت آن را دارد که بخواهد ثابت کند امروزه تضادهای اجتماعی حادث نشده و در حال مرتفع شدنند؟ اکنون، حتی در ایالات متحده آمریکا، آقای "ایکز"، وزیر امور داخله، و دیگر بزرگان حکومت مجبورند که در سخنان خویش آشکارا به "شصت خانواده" ای اشاره کنند که زمام کلیه امور اقتصادی این کشور را در دست دارند. از سوی دیگر، شماره بیکاران این کشور بین ده میلیون در سال‌های رونق اقتصادی، و بیست میلیون در سالیان بحران اقتصادی، در نوسان است. بدینسان سطوری از کتاب سرمایه، که مارکس در آنها از قطبی شدن جامعه سرمایه‌داری، یعنی تکرر سرمایه در یک قطب و تجمع فقر در قطب دیگر، سخن می‌گوید، آری همان سطور که آن را "عوام فریبی" می‌خواندند، اکنون به تصویر دقیقی از واقعیت تبدیل شده‌اند.

امروزه تصور قدیمی سوسیال دموکراتها از رشد آرام و عمومی رفاه، فرهنگ، صلح و آزادی، لطمه‌ای سخت و تعمیر ناپذیر دیده است. در سر آغاز کار، و در گوهر، این تصور ورشکسته سوسیال دموکراسی چیزی جز کوشش برای انطباق افکار لیبرالیسم بر شرایط زندگی طبقه کارگر نبود. همه این نظریه‌ها و روش‌ها در عصر انقلاب صنعتی ریشه داشتند؛ در عصر تجارت و رقابت آزاد، یعنی در گذشته‌ای دور که در آن سرمایه‌داری هنوز و نسبتاً نظامی مترقی محسوب می‌شد. اما سرمایه‌داری امروز نظامی ارتجاعی است. دردهای آن را نمی‌توان مداوا کرد. باید از صفحه روزگار زدوده شود.

اکنون کمتر آدم کله خشکی وجود دارد که براستی باور داشته باشد که رژیم مبتنی بر قانونگذاری پارلمانی می‌تواند از حاد شدن دهشتناک تضادهای اجتماعی جلوگیری کند. بدینسان صحت نظرات مارکس در همه - بله، همه جزئیات تحلیلی، و نیز در پیش تشخیصش از "فاجعه" اثبات شده است. پس اکنون دیگر "بحران مارکسیسم" به چه امری مربوط است؟ منتقدین امروزی دیگر حتی رحمت پرداختن درست به صورت مسئله را هم بخود نمی‌دهند.

اما در صفحات تاریخ ثبت خواهد شد که سرمایه‌داری، در یک دوران تاریخی بلند، و پیش از آنکه به گور تاریخی خود سپرده شود، برای نجات خویشتن از هلاک، دست به تلاشی عظیم زد. بورژوازی خواستار مرگ نیست و همه نیروئی را که از گذشته به ارث برده است به انفجار خسونت‌باری از ارتجاع مبدل می‌سازد. و این درست همان دوره‌ای است که ما در آن بسر می‌بریم.

قدرت نه تنها فاتح می‌شود، بلکه، با روش خاص خود، می‌تواند اشخاص را "مجاب" هم بکند. و، در نتیجه، شروع انفجار ارتجاعی نه تنها احزاب را از هم می‌پاشد بلکه مردمان را نیز اخلاقاً به سوی تلاشی می‌برد. اکنون بسیاری از آقایان رادیکال قلب‌هاشان را در کفش‌هاشان پنهان کرده‌اند. آنان ترس خود را، که ناشی از رویارویی با ارتجاع است، به زبان انتقادهای عمومی و مرگ ناپذیر ترجمه می‌کنند: "باید جائی از نظریه‌ها و روش‌ها غلط باشد!"، "مارکس در اشتباه بود

... "لنین از دیدن این نکته غافل ماند که ... " و برخی‌ها حتی از این هم پیشتر می‌روند: "روش انقلابی و رشکستگی خود را نشان داده است ..."، "انقلاب اکتبر به پیدایش وحشیانه‌ترین نوع دیکتاتوری دیوانسالارانه انجامیده است ... " انقلاب کبیر فرانسه نیز بر رژیم سلطنتی نقطه پایان نهاد. یعنی، کلاً می‌توان گفت که هستی بصورت کاملی آفریده نشده است؛ جوانی به پیری می‌انجامد، تولد به مرگ، "و هر آنچه بدنیا می‌آید محکوم به زوال است." این آقایان به راحتی شگفت‌آوری فراموش می‌کنند که انسان، در گذار از زندگی در شرایطی میمون‌وار بسوی جامعه‌ای هماهنگ، راه خود را بی‌داشتن هیچ چراغ راهنمایی گشوده است؛ فراموش می‌کنند که وظیفه‌ای دشوار بر عهده انسان است و در هر یک یا دو قدمی که بسوی پیش فرا می‌نهد، نیم قدمی، و حتی گاه دو قدمی بسوی پس بر می‌گردد. آنان فراموش می‌کنند که راه از خارزار پوشیده است و هیچ کس روشی رمزآمیز اختراع نکرده، و نمی‌توانسته اختراع کند، که به مدد آن صعود بی‌وقفه بر بالا روی تاریخ ممکن باشد. متأسفانه باید گفت که وقتی انسان در مرحله فرگشت آفرینش بود، و به هنگامی که شرایط رشد او شکل می‌گرفتند، از آقایان خردگرا دعوت بعمل نیامده بود. بهر حال، کلاً باید گفت که ضایعه تعمیر پذیر نیست ...

بیائید، بخاطر ادامه بحث هم که شده، بپذیریم که همه انقلاب‌های گذشته تاریخ و حتی، اگر خوش می‌دارید، همه تاریخ کلاً زنجیره‌ای از اشتباه بیش نبوده است. اما با واقعیات کنونی چه باید کرد؟ با ارتش عظیم بیکاران دائمی؟ با دهقانان فقر زده؟ با سقوط عمومی همه سطوح زندگی اقتصادی؟ با جنگی که بزودی از راه خواهد رسید؟ آقایان عقلای شکاک به ما قول داده‌اند که، روزی در آینده، فهرستی از همه پوست موزهایی که پای همه جنبش‌های بزرگ انقلابی گذشته بر آنها سریده است فراهم آورند. اما آیا این آقایان می‌توانند به ما بگویند که اکنون، هم اکنون، چه باید کرد؟

ما بیهوده در انتظار پاسخیم. خردگرایان، ترسیده در برابر ارتجاع، به خلع سلاح خویش مشغولند، تفکر علمی-اجتماعی را طرد می‌نمایند، و خویشان را از حقوق نسبت به هرگونه انتقام‌گیری انقلابی در آینده محروم می‌سازند. با این همه باید دانست که شرایط آماده‌ساز موج کنونی ارتجاع خود بشدت بی‌ثبات، متضاد و زودگذرند و زمینه را برای حمله جدیدی از جانب پرولتاریا آماده می‌سازند. رهبری این حمله حتماً از آن کسانی خواهد بود که اکنون از جانب خردگرایان بعنوان "دگماتیست" و "سکتاریست" نام برده می‌شوند، چرا که این دگماتیست‌ها و سکتاریست‌ها، تا زمانی که هیچکس، مطلقاً هیچکس، مبشر چیزی متعالی‌تر از روش علمی نباشد، از کنار نهادن این روش خودداری خواهند ورزید.

7 مارس 1939

ترجمه‌ی: رسول نوری.

منبع: نوشته‌های لئون تروتسکی، (1938-39)، ص.ص. 6-204، انگلیسی، پاتفایندر پرس.
اولین چاپ فارسی: «دیدگاه سوسیالیسم انقلابی»، شماره 2، فوریه 1995، ص.ص. 37-39.

بازنویس برای سایت «آرشیو مارکسیست‌ها در اینترنت»: روبرت هاکوپیان، آذر 1383.

[آرشیو لئون تروتسکی](#)